

مفهوم « سنت »^(۱) برای مسلمانان

نگاه دینی یا آنتروپولوژیک^(۲)

محمد مجتهد شبستری

دانشگاه تهران، دانشکده الهیات

چکیده:

دو مفهوم آنتروپولوژیک و دینی مسیحی سنت و معلوم داشتن این نکته که سرایت دادن مفهوم دینی مسیحی سنت بر جهان اسلام خطایی علمی است و موجب مشکلات و خطاهای بسیاری در بررسی مسائل مربوط به سنت و تجدّد و توسعه در کشورهای اسلامی می‌گردد، موضوع این مقاله است؛ نیز در آن کوشش شده تا صورتی صحیح از مسأله سنت و تجدّد و توسعه در جهان اسلام ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: سنت، نگاه آنتروپولوژیک، نگاه دینی، تجدّد، توسعه

مقدمه:

نویسنده این مقاله معتقد است « سنت »^(۱) برای مسلمانان هیچگونه مفهوم دینی - عقیدتی ندارد. آنها می‌توانند به این مسأله و توابع آن چون « رویارویی سنت و تجدّد » فقط نگاه آنتروپولوژیک داشته باشند. اهمیت طرح این بحث وقتی معلوم می‌شود که به این مطلب توجه کنیم که در دهه‌های اخیر طی بحث و بررسیهای زیادی، عده‌ای از صاحب‌نظران بر این

1. Tradition

2. Anthropologic

موضوع اصرار ورزیده‌اند که مفهوم سنت و توابع آن برای مسلمانان در درجه اول یک مفهوم دینی - عقیدتی است و اصل و اساس ایمان اسلامی بر استمرار یک سنت در معنای دینی، تاریخی و زبانی - آنگونه که در مغرب زمین بوده - استوار گردیده است. صاحب این قلم چنین عقیده‌ای را خطا می‌داند و معتقد است این مفهوم از سنت اختصاص به مغرب زمین دارد و سرایت دادن آن به جهان اسلام علاوه بر اینکه یک خطای علمی است، موجب مشکلات و خطاهای زیادی در بررسی مسائل سنت و تجدد و توسعه در کشورهای اسلامی گردیده است. بنابراین هدف این مقاله یاری رساندن به تصحیح صورت مسأله بحث سنت و تجدد و توسعه در این کشورها است. موضوع مورد نظر ما وقتی به درستی روشن می‌شود که این چند مطلب را توضیح دهیم: معنای آنتروپولوژیک سنت بطور عموم، معنای دینی - عقیدتی سنت در مغرب زمین آنطور که در مسیحیت فهمیده شده است، ابتناء معنای آنتروپولوژیک سنت در مغرب زمین بر آن معنای دینی - عقیدتی، و به صورت نتیجه، ابتناء مسأله رویارویی سنت و تجدد در مغرب زمین بر آن سابقه و سنت دینی.

در آنتروپولوژی گفته می‌شود انسان شدن از طریق ستمند شدن آغاز می‌شود و انجام می‌گیرد. در طی ستمند شدن است که انسان علاوه بر سرمایه‌ها و تواناییهای ارثی بیولوژیک سرمایه‌ها و تواناییهای جدید کسب می‌کند، دانش و حکمت می‌اندوزد، فرهنگ را می‌سازد، ارتباطات و بافتهای زندگی مشترک را به وجود می‌آورد، گذشته را حفظ می‌کند و آن را به آینده منتقل می‌سازد و بدینگونه پیشرفت می‌کند. در پرتو سنت است که انسان تاریخی زندگی می‌کند. بدون سنت، تاریخ وجود ندارد و بدون تاریخ و سنت انسان نمی‌تواند از مرحله زندگی بیولوژیک فراتر رود و به صورت موجود فرهنگی تحقق پیدا کند. در کنار سنت و تاریخ، زبان مطرح است و آنچه برای تکون سنت و استمرار و انتقال تاریخی آن مهمترین نقش را بازی می‌کند، زبان است. تمام محتوا و شکل سنت در واقع با زبان حفظ می‌شود. سنت به وسیله زبان تمام توانها، تجربه‌ها، دیدها، موقعیتها و پیشرفتهای زندگی را برای آیندگان باز می‌گوید. واقعیت فرهنگی انسانیت به وسیله زبان از گذشتگان به آیندگان می‌رسد. پس سنت با قید تاریخی بودن و زبانی بودن، آن شکلهای زندگی معنوی را به ما می‌رساند که بدون آنها ما در مرحله قبل از زندگی انسان فرهنگی، یعنی مرحله بیولوژیک باقی می‌ماندیم. و این چنین، زندگی

انسانی ما در هر مرحله مدیون تکوّن و استمرار سنت است ؛ و وقتی مشروعیت معرفتی و نقش حیاتی سنت از دست رود بحران سنت و هویت به وجود می آید . (« دین در تاریخ و ... » ، ۶ / ۹۶۶) .^(۱)

تجدّد موجود در مغرب زمین در آنجا بحران به وجود آورده است . مسأله این است که پیدایش نقّادی عقلانی مداوم سنت غربی ، آن را دچار بحران و خطر کرده است . عقل مستقل و خود بنیاد فعلی غربی سنت غرب را از بیرون آن نقد می کند این کار چنین صورت گرفته که نقّاد از فضای معرفتی و حیاتی سنت بیرون آمده و از آن فاصله معرفتی و تاریخی گرفته است . در این شرایط تاریخی ، ضرورت زندگی با سنت برای انسان غربی و عدم امکان جدایی مطلق از آن از یک طرف ، و ضرورت این جدا شدن به عنوان تنها امکان نقّادی برای عقل خود بنیاد از طرف دیگر ، بحران به وجود آورده است . بدینگونه در مغرب زمین مسأله ای به نام رویارویی سنت و تجدّد در معنای آنتروپولوژیک آن ظاهر گردیده و زمینه بحثها و مکتبهای فلسفی خاصی گردیده است . اما نکته بسیار مهم این است که این معنای آنتروپولوژیک رویارویی سنت و تجدّد در مغرب زمین بر معنای دینی - عقیدتی آن استوار بوده و از آن طریق به وجود آمده است . این موضوع مهم هنگامی واضح می شود که معنای دینی مسأله سنت و تجدّد در مغرب زمین را مورد توجه قرار دهیم .

معنای دینی رویارویی سنت و تجدّد به مغرب زمین اختصاص دارد و ریشه اصلی آن در تلقی مسیحیت ، بویژه کاتولیکها ، از « سنت دینی تاریخی » قرار دارد . اصل و اساس عقیده مسیحی این است که خداوند در یک زمان تاریخی معین در یک فعل « خبر دادن از خود » به وسیله عیسی مسیح به انسانها ظاهر شده ، در باره آنها داوری نهایی کرده و آنها را آمرزیده و از فنا نجات داده است . این حادثه تاریخی گرچه در یک زمان معین رخ داده ، ولی برای همیشه و همه زمانها رخ داده است . این حادثه « اخبار خداوند از خود » به وسیله شاهدان این حادثه تاریخی به صورت گزارشهای ایمانی به نسلهای پسین منتقل گردیده و این انتقال باید دائماً استمرار یابد . این انتقال دادن مستمر که هدف آن نجات یافتن همه نسلها در همه عصرها است ، خود عبارت است از تحقق و ادامه یک

سنت مستمر دینی - تاریخی که همیشه حامل اخبار خداوند از خود است . در هر عصر فهم مسأله اخبار خداوند از خود به وسیله مسیح ، تنها به صورت فهم این سنت تاریخی مستمر میسر می شود . مسیحیان که در داخل این سنت دینی - تاریخی مستمر قرار دارند ، این سنت را در هر عصر ، فهم می کنند . در هر عصر مسیحی بودن عبارت از فهم این سنت مستمر تدریجی است ، فهم به معنای رویاروشدن با مژده خداوند (اخبار خداوند از خود) در داخل این سنت ، بدینگونه عقیده و ایمان و الهیات مسیحیت ، صد در صد به استمرار بدون انقطاع یک سنت دینی - تاریخی - زبانی وابسته است . توجه به این واقعیت دشوارفهم ، پاره‌ای از محققان زبده تاریخ و فلسفه تاریخ را به اتخاذ این نظریه سوق داده که تصور استمرار و معنا و جهت داری تاریخ به آن شکل که در فلسفه‌های تاریخ متأخر غرب دیده می شود با تصور « تاریخ نجات »^(۱) مسیحی در ارتباط است . محقق آلمانی کارل لویث^(۲) در کتاب مهم خود : « تاریخ جهان و تاریخ نجات »^(۳) نشان داده که پیدایش تصور استمرار برای تاریخ و هدفداری و معناداری آن به عنوان یک روند مستمرالوجود از تصور « تاریخ نجات » در مسیحیت ناشی شده و در قرون متأخر با قداست‌زدایی از این تصور فلسفه‌های تاریخ سکولار به وجود آمده است . (ص ۱۱ - ۲۷ ، ۱۶۸ - ۱۷۵)

پس از پیدایش پروتستانسیم ، اهمیت تکیه بر سنت تاریخی و کلیسا به عنوان حامل آن سنت در میان مسیحیان پروتستان کاهش یافته است ولی معذکک ، مسیحیت در هر شکل آن نمی تواند بدون سنت دینی ، تاریخی و زبانی قابل تصور باشد . در طول فرنهای متمادی سنت آنترپولوژییک مغرب زمین عینا عبارت از همین سنت دینی - تاریخی مسیحی بود . تا اینکه پدیده تجدد پیش آمد . ظهور تجدد در مغرب زمین از درون سنت مسیحی بود و در عین حال در برابر آن . چنانکه قبلاً اشارت رفت ، تجدد این بود که یک عقل انتقادی مستقل و خود بنیاد ، همراه با تحولات اجتماعی و سیاسی جدید به ویژه دموکراسی سیاسی تدریجاً همه ابعاد زندگانی اروپاییان را فراگرفت . مهمترین مسأله‌ای که در این جریان به وجود آمد این بود که سنت دینی ، تاریخی و زبانی

1. Heilsgeschichte

2. Karl Lowith

3. Weltgeschichte und Heilsgeschichte

مسیحیت که حامل ایمان و عقیده مسیحیت است به خطر افتاد. بحران عظیمی رخ داد که سنت را هم در معنای آنتروپولوژیک آن و هم در معنای دینی و عقیدتی آن به زوال تهدید می‌کرد. اینگونه بود که مسیحیان مغرب زمین رویارویی سنت و تجدد را رویارویی دینداری و بی‌دینی تلقی کردند و رویارویی سنت و تجدد مهمترین مسأله معنوی اروپا در قرن اخیر گردید و در قرن بیستم پاره‌ای از مکتبهای فلسفی بر آن اساس رویدند و بالیدند. با اینکه در قرن نوزدهم و بیستم در میان مسیحیان مغرب زمین کوششهای قابل توجه و پرثمری برای عرضه الهیات در عصر تجدد بعمل آمده و « الهیات مُدرن » پا به عرصه گذاشته، هنوز هم مسأله جمع میان سنت دینی، تاریخی و زبانی مسیحیت و مسائل معرفتی تجدد (مدرنیسم) مهمترین مسأله الهیات مسیحی به شمار می‌رود.

از بحث و بررسی کوتاه گذشته معلوم می‌شود که پیدایش مسأله سنت و تجدد و رویارویی آنها در مغرب زمین به هر دو معنای دینی و آنتروپولوژیک با مفهوم و محتوای تاریخی ویژه مسیحیت ارتباط صددرصد داشته است. اکنون می‌توانم این مطلب مهم را مطرح کنم که چون محتوا و ساختار اسلام با مسیحیت متفاوت است هیچکدام از دو معنای آنتروپولوژیک و دینی - عقیدتی سنت (به معنای « ترادیسون »)^(۱) و تجدد و رویارویی آنها، برای مسلمانان مطرح نیست.

در اسلام اساس عقیده و ایمان بر فهم یک سنت دینی، تاریخی و زبانی مستمر استوار نگشته است. مسلمان بودن در هر عصر به معنای تغذیه از سنت به معنای فهم « فهمیده » گذشتگان نیست. معنای مسلمانی در هر عصر برقرار کردن یک رابطه زنده و دگرگون‌ساز با خداوند در همان عصر است و خمیرمایه آن تجربه و فهم شخصی هر انسان از وحی اسلامی است نه یک سنت دینی - تاریخی مستمر.

در اسلام نه « تاریخ نجات » مطرح هست و نه کلیسا به عنوان حامل و بستر این تاریخ نجات. در تصور اسلامی، خداوند در هیچ حادثه تاریخی ظاهر نگردیده است. وحی خداوند به پیامبران هم فعل خداوند و مخلوق او است نه ظاهر شدن وی بر انسانها. شأن خداوند بالاتر از ظهور وی در یک حادثه تاریخی است.

درست است که نزول وحی قرآنی یک حادثه تاریخی بوده، ولی در اسلام نزول

قرآن معنای ظهور خداوند در یک حادثه تاریخی نیست. به علاوه از آغاز اسلام، مسلمانان هر عصر به خود اجازه می‌دهند در همان عصر به فهم و تفسیر قرآن بپردازند بدون اینکه فهم و تفسیر مسلمانان عصرهای گذشته برای آنان حجّت و الزام‌آور باشد. مسلمانان هر عصر، خود برداشتی از وحی و نبوت و قرآن و اصول اعتقادی دیگر داشته‌اند. علمای کلام اسلامی هم گفته‌اند بر هر مسلمان واجب است اصول اعتقادی را با استدلال و اجتهاد شخصی خود به دست آورد نه با تقلید. بیشتر اعتقاد نامه‌هایی که علمای اصول عقاید اسلامی برای عامه مردم نوشته‌اند با روش استدلال نوشته شده‌اند.

الهیات اسلام آنگونه که علمای دینی مسلمانان آن را فهمیده‌اند بیان رابطه انسان و خداوند در هر عصر است نه تفسیر شهادت‌های ایمانی عده‌ای بر حادثه تاریخی آمرزش به وسیله ظهور خداوند در تاریخ. در الهیات اسلام معنای «تسلیم» که اساس مسلمانی است تسلیم در برابر «حادثه تاریخی آمرزش» که یک بار اتفاق افتاده و استمرار دارد نیست، بلکه تسلیم در برابر ارادهٔ تکوینی و تشریحی خداوند است که در هر عصر زنده و فعال است. چون بافت اسلام چنین است معنای دینی مسلمان زیستن در هر عصر، فهم سنت مستمر گذشته و زیستن با آن نیست و سنت دینی، تاریخی و زبانی به مثابه، اصل و اساس دوام اسلام و مسلمانی برای مسلمانان مطرح نمی‌باشد. چون این سنت مطرح نیست تجدد به معنای پیدایش یک «آنتی‌تز» در داخل این سنت و سپس رویارویی سنت و تجدد در معنای دینی عقیدتی، هم برای آنان مطرح نیست.

در جهان امروز، کشورهای اسلامی یک مسأله دینی - عقیدتی به نام «اسلام و توسعه» دارند و یک مسأله آنتروپولوژیک به نام «سنت و توسعه». مسأله اول این است که نسبت مسلمان زیستن (تجربه‌ها، نگرشها، ارزشها و زیستهای دینی اسلامی) با توسعه چیست؟ این مسأله یک مسأله درون دینی و الهیاتی است، پرسش اصلی آن این است که آیا می‌توان از نظر دینی اسلامی به توسعه نگریست و بدان نزدیک شد؟ در مبحث رابطه انسان و خدا که مسأله محوری اسلام است چگونه می‌توان از توسعه سخن گفت یا اینکه در این مبحث نمی‌توان از آن هیچگونه سخن گفت و با آن نسبتی برقرار کرد. مسأله دوم این است که مجموعه عقاید و ارزشها و زیستهای دینی اسلامی رایج در کشورهای اسلامی که یک واقعیت است و از نظر آنتروپولوژی یک سنت را تشکیل می‌دهد که مسلمانان این عصر با آن زندگی می‌کنند و با آن هویت دار می‌شوند با توسعه چه نسبت دارد؟ این مسأله

یک مسأله آنتروپولوژیک و جامعه‌شناختی است و پرسش اصلی آن این است که کشورهای اسلامی با سنت دینی موجود خود چگونه می‌توانند راه توسعه را بیمایند؟ در درون این سنت، عوامل مساعد و نامساعد توسعه چیست؟ اگر توسعه اجتناب‌ناپذیر است برای تحقق آن چه باید کرد؟

سنت به این معنا که در مسألهٔ دوم مطرح است اصلاً مفهوم دینی و الهیاتی ندارد و صرفاً یک مفهوم آنتروپولوژیک و جامعه‌شناختی است. ممکن است پاره‌ای از محققان به این نظر برسند که سنت اسلامی موجود با توسعه سازگار نیست و طرفدار تغییر این سنت یا بخشهایی از آن شوند یا محققان دیگری سنت موجود را با توسعه سازگار ببینند. مهم این است که بحث در پیرامون همه این نظرها بحث در موضوع « سنت و توسعه » است نه موضوع « سنت و تجدد » که حادثه‌ای مخصوص مغرب زمین است.

منابع:

Die Religion in Geschichte und Gegenwart , Band 6 , 1962 .

Weltgeschichte und Heilsgeschichte (Die theologischen Voraussetzungen der
Geschichts Philosophie , Stuttgart , Kolhammer , 1973 .